

## رود کی وسند بادنامه

-۲-

### ب - ایات مربوط به کلیله و دمنه

۱ - بیت ذیل را آغاز منظومه کلیله و دمنه رود کی دانسته اند :

۱۱ - هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

۲ - باب برزویه طبیب . حکایت دزد و توانگر : « گویند دزدی شبی بخانه توانگری بایاران خود بدزدی رفت . خداوند خانه بحرکت ایشان بیدار گشت دانست که در بام دزدانند ، ز نرا آهسته بیدار کرد و معلوم گردانید که حال چیست » (۱) .  
۱۲ - باز کرد از خواب ز نرا نرم و خوش گفت دزدانند و آمد پای پش (۲)

۳ - باب برزویه طبیب . حکایت بازرگان و مزدور : « .... مزدور چنگ برداشت و سماع خوش آغاز نهاد . بازرگان در آن نشاط مشغول شد ... » (۳) .  
۱۳ - مرد مزدور اندر آغازید کار پیش او دستان همی زد بی کیار (۴)

۴ - باب الاسد والثور : « چنانکه خرج سرمه اگر چه اندک اندک اتفاق افتد آخر فنا پذیرد » (۵) .

۱۴ - همچنان سرمه که دخت خوبروی هم بسان گرد بردارد ز روی  
۱۵ - گرچه هر روز اندکی برداردش بافدم (۶) روزی پسیان آردش

۵ - باب الاسد والثور : « ... در آن میان شنزبه بانگی بلند بکرد و آواز او چنان شیر را از جای ببرد که عنان تمالک و تماسک از دست او بشد و راز خود بردمنه

۱ - کلیله و دمنه چاپ آقای فریب سال ۱۳۱۹ ص ۴۳ . ۲ - پای پش = آواز پای گاه رفتن (لفت نامه دهخدا . ذیلش) . ۳ - کلیله ص ۴۶ . ۴ - کیار = کاهلی . ۵ - کلیله ص ۵۴ .  
۶ - بافدم = سرانجام و عاقبت کار .

بگشاد و گفت سبب این آوازست که میشنوی... دمنه گفت جز این آواز ملك را هیچ ریبتی بوده است. شیر گفت نه. دمنه گفت نشاید که ملك بدین سبب مکان خویش خالی گذارد... آفت دل ضعیف آواز قوی است... (۱).

- ۱۶ - دمنه را گفتا که تا این بانگ چیست باغریو و سهم این آوای کیست  
 ۱۷ - دمنه گفت او را جز این آوا دگر کار تو نه هست و سهمی بیشتر  
 ۱۸ - آب هر چه بیشتر (۲) نیرو کند بندورغ (۳) سست بوده (۴) بفرکند  
 ۱۹ - دل شکسته داری از بانگ بلند رنجگی باشدت آواز و گزند

۶ - باب الاسد والثور. حکایت روباه و طبل میان تهی: « روباهی در پیشه‌ای رفت آنجا طبلی دید در پهلوی درختی افکنده و هر گاه باد بجستی شاخ درخت بر طبل رسیدی آوازی سهمناک بگوش روباه آمدی » (۵).

۲۰ - پس تیری (۶) دید نزدیک درخت هر گهی بانگی بجستی تندو سخت

۷ - باب الاسد و الثور در حکایت زاهد و کفشگر: « ... کفشگر بیدار شد ز ترا بانگ کرد. زن حجاج از بیم جواب نداد... » (۷)

۲۱ - زن چو این شنید بس (۸) خاموش بود کفشگر کانا (۹) و مردی لوش (۱۰) بود

۸ - باب الاسد و الثور. حکایت شیر و خر گوش: « ... شیر برخاست و گفت

اورا بمن نمای. خر گوش پیش ایستاد و شیر را بسر چاهی برد... » (۱۱)

۲۲ - شیر غزم (۱۲) آورد و جست از جای خویش آمد آن خر گوش را الفندمه (۱۳) پیش

۹ - باب الاسد و الثور: « ... و زنبور انکبین بر نیلوفر نشیند و بر آئینه معطر

۱ - کلبه ص ۶۳ . ۲ - کذا و ظاهرا اکثر (استاد دهخدا) . ۳ - اصل بندورغ و آن مصحف بندورغ است و بندورغ بمعنی بندی است که از گل و علف و خاک پیش آب بندند .

۴ - کذا و ظاهرا: سست و بوک (استاد دهخدا) . ۵ - کلبه ص ۶۴ . ۶ - تیر و تیره = طبل .

۷ - کلبه ص ۶۹ . ۸ - نسخه: بشنیدم شد . ۹ - کانا = نادان . ۱۰ - لوش = دهان کز . اوج .

۱۱ - کلبه ص ۱۶۷ . ۱۲ - غزم = خشم . ۱۳ - الفندن = اندوختن و جمع کردن .

ونسیم معنبر آن مشغول و مشغوف گردد تا بوقت برنخیزد چون بر گهای نیلوفر فراز آید در آن میان هلاک شود ...» (۱)

۲۳ - کبت (۲) ناگه بوی نیلوفر بیافت خوشش آمد سوی نیلوفر شتافت  
۲۴ - تا چو شد در آب نیلوفر نهان او بزیر آب ماند از ناگهان  
(و شاید بیت ذیل نیز مربوط بهمین جا باشد :

۲۵ - همچنان کبتهی که دارد انگین چون بماند داستان من بدین

۱۰ - باب الاسد والثور . حکایت بطان و سنگپشت : « ... مردمان را از ایشان شگفت آمد از چپ و راست آواز برخاست که بطان سنگپشت را میبردند . سنگپشت ساعتی خاموش بود آخر بیطاق گشت ...» (۳)

۲۶ - چون کشف انبوه غوغائی بدید بانگ و ژخ (۴) مردمان ، خشم آورد

۱۱ - باب الاسد والثور . حکایت بوزینگان : « جماعتی از بوزینگان در کوهی بودند . چون شاه ستارگان بافق مغرب خرامید ... باد شمال عنان بر گشاده و رکاب گران کرده در آمد و بر بوزینگان شیخون کرد . بیچارگان از سرها زنجور شدند ... ناگاه گرم شتابی یافتند در طرفی افتاده گمان بردند که آتش است هیزم گرد کردند و بر آن نهادند ...» (۵)

۲۷ - شب زمستان بود و کپی (۶) سردیافت کرمک شبتاب ناگاهی بتافت

۲۸ - کیباف آتش همی پنداشتند پشته هیزم بدو برداشتند

۱۲ - باب الاسد والثور . حکایت دوشربک دانا و نادان : « ... گفت میان درخت گشاده است ... بیاید رفت و در میان آن بود فردا چون قاضی بیاید گواهی چنانکه رسم است بده ...» (۷) و گواهی آنکه : « درختی که در زیر آن بوده است گواهی دهد که زر این خائن بی انصاف برده است و مرا محروم گردانیده ...» (۸)

۱ - کلیله ص ۹۲ و ۹۳ . ۲ - کبت = زنبور عسل . ۳ - کلیله ص ۹۸ . ۴ - زخ = زخم .  
۵ - کلیله ص ۱۰۲ . ۶ - کپی - بوزینه . ۷ - کلیله ص ۱۰۳ . ۸ - کلیله ص ۱۰۴ .

۲۹ - وز درخت اندر گواهی خواهد اوی تو بدانگاه از درخت اندر بگوی  
 ۳۰ - کان تبنگوی (۱) اندرو دینار بود آن ستد زایدر که ناهشیار بود

۱۳ - باب الحمامة المطوقه . در اخبار و حکایات گفتن موش : « ... درسله (۲) رفتمی چندانکه بایستی بخوردمی و باقی سوی موشان دیگر انداختمی ... در اثناء مفاوضت او هر ساعت دست بر هم میزد تا موشانرا بر ماند . مهمان درخشم شد و گفت من سخن میگویم و تو دست میزنی بامن سخره میکنی ... تبری طلب تا بنگرم در سوراخ هیچ ذخیرتی و استظهاری دارد ... در حال تبری بیآوردند ... و در سوراخ من هزار دینار بود ... مهمان زمین بشکافت تا به زر رسید برداشت و زاهد را گفت این بود مایه اقتحام (۳) موش ... » (۴)

۲۱ - از زمی بر جستمی تا چاشدان (۵) خوردمی هرچ اندروبودی زنان (۶)  
 ۲۲ - من سخن گویم تو کانائی (۷) کنی هر زمانی دست بردستی زنی ...  
 ۲۳ - مرد دینی رفت و آوردش کنند (۸) چون همی مهمان در من خواست کند ...  
 ۲۴ - گفت دینی را که این دینار بود کاین فزاکن (۹) موش را پروار بود

۱۴ - الحمامة المطوقه : « و در دنیا هیچ شادی چون صحبت و مجالست دوستان نیست و هیچ غم بافراق یاران و فقد برادران برابر نتواند بود ... » (۱۰)

۳۵ - هیچ شادی نیست اندر این جهان بهتر از دیدار روی دوستان  
 ۳۶ - هیچ تلخی نیست بر دل تلختر از فراق دوستان پر هنر

۱۵ - باب الحمامة المطوقه : « ... چه هر گاه که این باب بجای آورده شود و فور خیر و سعادت روی بتو آورد و افواج شاد کامی و غبطت در طلب تو ایستد چنانکه

- ۱ - تبنگوی = طبق . ۲ - سله - زنبیل . ۳ - افتعام - در آمدن کارهای سخت و خود را بسختی افکندن . ۴ کلبه ص ۱۴۵ و ۱۴۷ . ۵ - چاشدن - صندوق نان .
- ۶ - این بیت در لغت نامه اسدی بشاهد لغت چاشدان منتهی اشتباهاً بنام اسدی آمده است و مصراع اول آن چنین است : در زمی بر چیدمی تا چاشدان . متن ما تصحیح علامه دهخداست .
- ۷ - کانائی = نادانی . ۸ - کنند = تیر دوسر و بیل سر کج و کلنگ . ۹ - فزاکن = پلید .
- ۱۰ - کلبه ص ۱۵۲ .

آب پستی جوید و بط آب ...» (۱).

۳۷ - خود ترا جوید همه خوبی و زیب . همچنان چون توجیه (۲) جوید نشیب

۱۶ - باب البوم والغربان : «... و امروز میان شما چند کشته و خسته و مجروح و پر کننده وبال گسسته است ...» (۳).

۳۸ - پر بکنده چنگ و چنگل ریخته خاک گشته باد خاکش بیخته

۱۷ - باب البوم والغربان . حکایت بیلان و خر گوش و چشمه قمر : «... گفت قدری آب بخرطوم بر گیر و روی بشوی و سجده کن . چون آسیب خرطوم او با آب رسید حرکتی در آب پیدا آمد و پیل را چنان نمود که ماه همی بچنبد بترسید ...» (۴)

۳۹ - سر فرو کردم میان آبخور از فرنج (۵) منش خشم آمد مگر

۱۸ - باب البوم والغربان . حکایت بازرگان گرانجان وزن : «... تاشبی دزدی در خانه ایشان رفت بازرگان در خواب بود زن از دزد بترسید و در کنار شوی رفت و او را محکم در کنار گرفت . شوی بیدار شد ...» (۶).

۴۰ - از فراوانی که خشکامار (۷) کرد زان نهان مرمرد را بیدار کرد

۱۹ - باب البوم والغربان . حکایت زاهد و دزد و دیو : «... دزد زاهد را آواز داد که اینجا دیو است ترا بخواد کشت . دیو آواز داد که دزد گاو میبرد . زاهد بیدار شد و همسایگان را آواز داد ایشان بگریختند ...» (۸).

۴۱ - ایستاده دید آنجا دزد و غول روی زشت و چشمها همچون دوغول

۲۰ - باب البوم و الغربان . حکایت کبکنجیر و خر گوش . « کبکنجیر بیامد چون خر گوش را در خانه خود دید رنجور دل گشت و گفت جای بپرداز که آن مسکن منست ...» (۹).

۴۲ - گفت با خر گوش خانه خان من خیز و خاشاکت ازو بیرون فکن

۱ - کلیله ص ۱۵۳ و ۱۵۴ . ۲ - توجیه = سیل . ۳ - کلیله ص ۱۶ . ۴ - کلیله ص ۱۷۲ .

۵ - فرنج = اطراف دهان . ۶ - کلیله ص ۱۸۰ . ۷ - خشکامار = استعصا .

۸ - کلیله ص ۱۸۱ . ۹ - کلیله ص ۱۷۳ .